

بالغ و تشدید آن بر کم کردن جراحت و روان شدن آن از زخم **غادر** بندید و ال  
لکست در چشم که همیشه چرک از آن روان شود و نه استند **غادر** یعنی غلط **غادر**  
بکریون کلوی جایی بر آمدن آن از مع **الواغادر** شکاف کوه گمانی ز نماند باشد  
و شکاف شقیق در کوه بپوی بستی و زمین بست و سوراخ که جانور حرامی در آن ماکو کند  
و مع کبیر از مردم و برکت حضرت انکور و درون این و نام مرد است و چنانکه است این  
و آن صد تقیر است و رشک و بد معنی مراد و غیره و درختی است بزرگ که در بالغ کوبا  
زهر که یک ملامت و دروغ آن بغایت نافه است و فغان فرج و در آن و در کوه خزان  
جشم در آن می باشد **غادر** زمین بست و در فضا از هر چه یقال ما **غادر** و معنی غادر  
**غادر** بالغ غایب شکر در پستان و بقیه خون حیض و بقیه هر چیز و مالک به برکت کند و  
بر آوردن و فراموش آوردن جراحت و جازان شکاف قطن و تپه شدن و چنانی که  
در آن سم شکر ستم و ستم و نام آن است و ده البته غیر ملای بزرگ که مانند ماکو  
در بافته نشود و آنکه اول غادر کند بعد از آن بر کرد و از آن واقعا کند بگفته و یکی  
و بالغ و کر با جراحی که پوست بر آرد و بپسند و بعد از آن شکاف و تپه شود و بالغ  
و مع بانام مرد است و نوعی از مایه است و غیر اخوض و غیر اللیل و بالغ و تشدید بالغ  
آب و جوض و بقیه شب و رو نکلان و آینه کلان و باقی ماندگان جمع **غادر**  
بالغ باقی ماندگان و مکت کردن و در کشتن و آمدن **غادر** آینه و روانه و با  
مانده و نام مرد است **غادر** بالغ کرده و نام مرد است **غادر** بالغ مردم فرومایه  
**غادر** بالغ بوفای کردن و آینه شبه خوردن و بالغ بوفای و بختین جایی است  
سنگ که جانور در آن سوراخ شود و سوراخها می گذارند و در زمین و تپه  
شدن شبه است میدان آبی باران و میر شدن کوهستان و درگاه در اول سوراخ  
کیاه و بسیار شدن زمین سنگ در جایی و بسیار شدن تپه از شکر و جلیب

الغدر

نبت الغدر مردی که در شک و جدال و جز آن ثابت و قیام باشد و بالغ و جود  
شهر است برین و بوفای **غادر** بوفای **غادر** بالغ **غادر** بفتد و ال بسیار بوفای  
**غادر** باره آب که از سیل با زمانه و جان و اهر آمده باشد و بیشتر و نام مردی  
و او ایست بدبار سر و مالک شکر و دیوان بسیار بوفای **غادر** کسوتای باقی جمع غیر  
**غادر** بالغ و تشدید را و بقیق و در آن کرم و در دهن بجه از آن و شکاف زمین  
جوی بار یک در زمین و شکر جامه و لور و پوست و مو صفت به باقی و تپه زمین  
کس مرد کار نا آرموده و نا بخره کار و بقره صفت که در آب می باشد و چنانی باطل  
جمع غادر و سیاه پشیمان و بزگان و مشا بجمع **غادر** بالغ و بقیق و تپه  
و شکلی می جامه و جز آن جمع غادر و بالغ و بینه و دیشا و شیطان و آنچه بدان  
کند از او و **غادر** جوی نیک فاس و جوان کار نا آرموده **غادر** بفتن خط و از  
و تپه که در مع و جز آن کن و بالغ و دفع راجع به و معنی آن که در شکر **غادر** بالکر  
کی و نقصان در هر چه و کم شدن و نقصان و یکی کردن در کوع و سجود و یکی کردن  
در سلام و روشن و طرز نمونه و اندکی از خواب و غیر آن و شتاب غیر می  
و تپه و تپه و جز آن و تپه که بدان تپه می کرد راست سازند و مقدار و دست چرخ  
و کم شدن شکر و کاسه شدن بازار و خوردن دادن مع بجز او بالغ کوبی است  
بنام **غادر** مالک کبیر است و مالکان دشمنی و مالکان حبش **غادر** بسیار از هر چیز  
و باران بسیار و چاه و چشمه آب و چشمه بسیار آب و رشک **غادر** بالغ جوی و  
سنواری کردن بر قوض دار و ججاج کردن شکر نماند غیر نمونه و بپسند و مشبه شدن  
کاری و بالغ و کسین کار بپسند و سنیه و بختین آنچه با او جوب دفع در چشم کند  
**غادر** بالغ کلی چسبند و بالغ نام کوبی است **غادر** یوزن جعفر کال چسبند و نام  
نام کوبی است و درختی است و نام است فیدلی را و بختین و تشدید او تپه و زنده